

ERIK BROCKOVICH

ارین بروکویچ: ساخته استیون سودربرگ

جولیا رابرتز، جولیا رابرتز، جولیا رابرتز!



نکته اساسی در ارین بروکویچ، تأکید فیلم بر نوعی درام شبه پلیسی است که از ماجرای واقعی سرچشمه می‌گیرد و در عین حال اجرایی کمیک دارد. ارین بروکویچ بدون بازی قدرتمندانه و حس طنزی که جولیا رابرتز نمود می‌دهد می‌توانست چیزی در حد بازسازی پیگرد قانونی باشد که در آن جان تراولتا علیه شرکت بزرگی اقامه دعوا می‌کند، شرکتی

که پیش از این ضایعات سمی را در ذخیره آب شهر ریخته است. ارین بروکویچ هم تقریباً پیرنگ مشابهی دارد ولی از حیص لحن و حتی سیاست نهفته در پشت آن به تلمای لویی می‌ماند. در این جا طنزی آشوبگرانه عامل پیشبرد فیلم است. ارین بروکویچ مادر مجردی است که پیش از این دو ازدواج ناموفق داشته و سه بچه روی دستش مانده است. او در دفتر و کلی کهنه‌کار (البرت فینی) کاری پیدا می‌کند و شخصاً مسئول یک سلسله تحقیقات کوچک می‌شود. تا اینکه در پرونده‌ای مربوط به یک فقره املاک و مستقالات به مورد پزشکی عجیبی برخورد می‌کند. استیون سودربرگ کارگردان فیلم در قیاس با آثار قبلیش جنابیت‌های روز و عامه‌پسند بیشتری را در کار می‌آورد. ولی شم او برای بازی گرفتن از بازیگرانش حرف ندارد. طرفداران جولیا رابرتز از زمان فیلم زن زیبا تاکنون چنین بازی خوبی از او ندیده بودند.

سودربرگ دقیقاً بر همان تناقض‌هایی تأکید می‌کند که رابرتز را تبدیل به ستاره کرده است. او در نقش ارین بروکویچ دمدمی مزاج و قدری آشفته به نظر می‌رسد. ولی مثل یک کارگر بارانداز پشت سرهم ناسزا می‌گوید و هم‌چون گاو نری مقاوم



و پایدار است. شوخی جالب و معروفی که مرکز ثقل ارین بروکویچ را شکل می‌دهد این است که جذابیت‌های خانم رابرتز بر بینندگان همان تأثیری را دارد که بر شخصیت‌های فیلم می‌گذارد. او از این جاذبه‌ها استفاده می‌کند تا مردانی را که به کمکشان نیاز دارد، به کار بگیرد. ارین بروکویچ اساساً فیلمی زنانه است. ارین هرگز با پیشنه‌های مواجه نمی‌شود که بخواهد آن را رد کند. بیشتر مثل این است که از شما می‌خواهد تا جزو گروهش باشید زیرا بدین ترتیب فرصت بیشتری برای توجه به او پیدا می‌کنید.

البرت فینی در نقش استاد ارین ابتدا چندان علاقه‌ای به فعالیت‌های او نشان نمی‌دهد و شاید بیش از حد اخم و تخم می‌کند ولی دیگر شخصیت مرد فیلم، موتورسواری که نقش او را آرون اکهارت بازی می‌کند، جذاب و دوست‌داشتنی است. او در همسایگی ارین زندگی می‌کند و عملاً تبدیل به آقای خانه او می‌شود و به مراقبت از بچه‌هایش می‌پردازد. (کیفیت‌های مثبت او در فیلم‌های قبلیش به کارگردانی نیل لایوت پنهان مانده بود). صحنه‌های حضور مشترک او و رابرتز حسی از گرمای روابط انسانی بروز می‌دهد.

فیلم مدعی اسکار از نگاه نیویورک تایمز

مطلب زیر گزیده تحلیل‌هایی است که روزنامه معتبر نیویورک تایمز و منتقدان سینمایی اش - استیفن هولدن و الویس میچل - درباره ۵ فیلم نامزد دریافت اسکار بهترین فیلم سال، درج کرده‌اند. و بی‌تردید خواندن این ۵ یادداشت برای آشنایی بیشتر با فیلم‌های برتر سال و نوع نگارش و نگاه منتقدان آمریکایی نسبت به این فیلم، مفید و جالب خواهد بود. هرچند شاید موضع بی‌رحمانه‌ای که مثلاً نسبت به فیلم گلابادیاتور اتخاذ شده، کمی عجیب به نظر برسد. یادداشت‌های نیویورک تایمز و موضعگیری‌های این روزنامه بر تیراز همواره برای دست‌اندرکاران صنعت فیلم آمریکا مهم و حساس بوده و گاه در میزان فروشنده فیلم‌ها نیز تأثیرات محسوسی می‌گذارد...



قاچاق: ساخته استیون سودبرگ یک سمفونی جاز پیچیده درباره مواد مخدر

شاید قاچاق، این فریاد نامیدانه استیون سودبرگ، از زمان نشویل ساخته رابرت آلتمن نخستین فیلم هالیوود باشد که شکل سنتی سینمای حماسی را با ریتمی نو و اضطراب آلود و زمینه‌های تازه بازتاب می‌دهد.

ضرب‌آهنگ پرتلهایی که دوربین روی دست ایجاد می‌کند (و خود کارگردان با اسمی مستعار آن را فیلمبرداری کرده است) به خوبی در بطن صحنه‌های اکشن جا می‌افتد و کاملاً با موضوع بی‌رحمانه فیلم مطابقت دارد. آمریکا در جنگ با مواد مخدر شکست می‌خورد.

نشویل، شاهکار آلتمن، فرهنگ آمریکایی را در حکم کارناوالی مملو از رقابت و رؤیاهای هانگی - تانک (نوعی موسیقی جاز) تصویر می‌کند. درحالی که قاچاق همچون نوعی سمفونی جاز پیچیده است که هر یک از اصواتش با دیگری ناسازگار است، درعین حال هر یک از آن‌ها واریاسیون‌هایی بر روی تم اعتراض هستند. قاچاق میانه‌ای با دولت آمریکا ندارد. ویکفیلد (مایکل داگلاس) از واشنگتن برمی‌گردد، درحالی که طی این مدت رئیس ستاد ریاست جمهوری (البرت فینی) و سایر مقامات مبارزه با مواد مخدر «توجیهش» کرده‌اند. وقتی نزد همسرش باربارا (امی ایروینگ) و دخترش کارولین (اریکا کریستینسن) می‌آید، ماجرایش را چنین توصیف می‌کند «نگار در کلکته بودم و دورم را گناهایی گرفته بودند که هر کدامشان کت و شلوارهای ۱۵۰۰ دلاری پوشیده بودند، نه می‌گفتند «خواهش می‌کنم» و نه «تشکر» می‌کردند.» فیلم از تصویرکردن لذت مصرف مواد مخدر ابایی ندارد و کشانده شدن کارولین به سمت مصرف کوکائین با حالتی حریصانه نشان داده می‌شود.

از سوی دیگر قاچاق نسخه‌ای امروزی و آمریکایی از مجموعه چند قسمتی و انگلیسی قاچاق است که در ۱۹۸۹ به نمایش درآمد و طی آن تجارت مواد مخدر از پاکستان به انگلستان نشان داده می‌شد. سکانس افتتاحیه فیلم با حالتی مالیخولیایی و ابهام‌آلود، در صحرا می‌گذرد (یادآور صحنه‌ای از فیلم شمال از شمال غربی ساخته هیچکاک) خوبر (بنیچو دل تورو) و همکارش مانولو (ژاکوب وارگاس) محموله جدیدی از کوکائین توقیف شده را به ژنرال فاسد تحویل می‌دهد. در صحنه دیگری که در انتهای فیلم می‌گذرد یکی از مأموران آمریکایی جانش را به خطر می‌اندازد تا در عمارت قاچاقچی مواد مخدر میکروفن کار بگذارد. در این بین همه چیز به شکلی نفس‌گیر و مملو از هیجان تصویر می‌شود، حتی می‌توان گفت که

قاچاق تلفیقی از چند تریلر است که هر یک ریتم پرتنش و ملتهب خاص خود را دارد. آنچه این داستان‌ها به کل اثر اضافه می‌کند ژرف‌تر و گسترده‌تر از چیزی است که در فیلمی صرفاً ماجراجویی و خوش‌ساخت دیده می‌شود. مضمونی که در سراسر فیلمنامه استیون گافان نمود دارد، تأمل درباره اعتیاد و وابستگی است. قاچاق پرسش‌های بدون پاسخ درباره خوددرمانی، لذت، وابستگی و اعتیاد مطرح می‌کند. فیلم نشان می‌دهد که چگونه برویچه‌های خوبی که درگیر مبارزه با مواد مخدر هستند و بودجه کافی ندارند، نمی‌توانند در مقابل منابع قوی‌تر دشمن بایستند. آنچه فیلم را از حد صرفاً تریلری قدرتمند فراتر

بالا:
مایکل داگلاس
در صحنه‌ای
از قاچاق

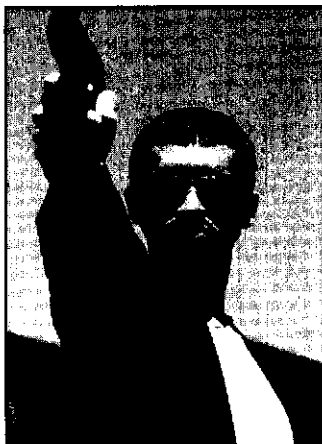
پایین:
صحنه‌ای دیگر
از فیلم قاچاق



می‌برد، تعمق درباره نقاط ضعف انسانی است. از نقشه‌های هلنا (کاترین زتاجونز) برای حفظ ثروتش گرفته تا جایی که آدم‌کشی حرفه‌ای تا یک میخانه مورد تعقیب قرار می‌گیرد و به دام می‌افتد، تا وکیل مزور کارلوس (دنیس کواید) که وقتی رئیسش پشت میله‌های زندان است وسوسه می‌شود اموالش را بچابد، فیلم به خوبی قدرت بی‌رحمانه‌ای را نشان می‌دهد که برای اکتشافات انسانی نهفته است. فیلم از تیجانا به سین سیناتی، واشنگتن و سن‌دیه‌گو می‌رود.

از محله‌ای شبکه به ناحیه فقیرنشین در صحرای مکزیک و خود کاش سفید می‌رسد و دیدگاهی عالمانه، لحنی کوبنده و درعین حال نوام با خونسردی نسبت به تجارت چندمیلیارد دلاری مواد مخدر دارد و نبرد علیه آن را عمدتاً بی‌ثمر نشان می‌دهد...

به یادماندنی‌ترین بازی‌های فیلم را بنیچو دل تورو در نقش پلیسی تنومند مکزیک، یا چشمان عقابی و شجاعت و کار بی‌فراوان، ارائه می‌دهد. هم‌چنین مایکل داگلاس در هیئت نماینده محافظه‌کار دیوان عالی اوهایو که به عنوان سزار جدید کشور در مبارزه علیه مواد مخدر انتخاب می‌شود، اریکا کریستینسن که نقش دختر نوجوان متاد و اخموی داگلاس را به عهده دارد. کاترین زتا - جونز هم به عنوان زنی موقر، ثروتمند و بی‌رحم از کالیفرنیا جنوبی، بازی چشم‌گیری ارائه می‌دهد. او نمی‌داند که شوهرش یکی از قاچاقچیان کله‌گنده مواد مخدر است، تا وقتی که مأموران پلیس سراغ شوهر می‌آیند و او را از خانه بیرون می‌کشند.



CROUCHING TIGER HIDDEN DRAGON



میشله یوآ
در صحنه‌ای رزمی از
فیلم ببر خیز کرده
ازدهای پنهان

ببر خیز کرده، ازدهای پنهان: ساخته آنگ لی

فیلمی رزمی با مایه‌هایی از عشق و معنویت

در فیلم اکشن و پُراساس آنگ لی، ببر خیز کرده، ازدهای پنهان چویان فات با غرور، تسلط و آرامش بر پرده گام برمی‌دارد. او کبری گرانتی است که موی دم‌اسبی دارد. در این‌جا حالت نودار و زیرکی او به زیبایی مورد استفاده قرار گرفته و فیلم حتی جذاب‌تر از آن است که باید باشد. هر فیلمی که محصول همکاری آنگ لی، چویان فات، میشل یوآ، یویوما و طراح جادوگر حرکات موزون رزمی، یوان و و - پینگ باشد، انتظارات فراوانی را برای علاقمندان این‌گونه آثار برمی‌انگیزد. این‌ها در کنار هم چه کار می‌کنند؟ در واقع تخصص خود را برای ساختن فیلم اکشن هنگ‌کنگی به نمایش می‌گذارند که حسی از اعتماد به نفس در خود دارد. فیلم در مراسم افتتاحیه جشنواره نیویورک نمایش داده شد.

آنگ لی قالب اکشن را دستمایه قرار می‌دهد (شکلی که با انرژی و جنس فراوان بر پرده تجسم می‌یابد) و در عین حال وقاری را به آن حاکم می‌کند و این وقار، دیدگاهی معنوی را به فیلم هدیه می‌کند. موردی که معمولاً در این نوع فیلم‌ها به چشم نمی‌خورد. صحنه‌های اکشن فیلم که در ده دقیقه اول آن می‌گذرند، جایی برای چون و چرا باقی نمی‌گذارند. و بعد از این صحنه‌ها، آنگ لی - می‌تواند پیرنگ فوق‌العاده پیچیده خود را بنا کند، پیرنگی که مشتمل بر رابطه عاشقانه، توطئه، صحنه‌های اکشن و حماقت‌های فریبنده است. در ببر... پیرنگ نوعی حالت آیینی می‌یابد. چنان‌که استاد هنرهای رزمی و شاگرد باهم تسویه حساب می‌کنند. طرفداران این ژانر (گونه) با لذت تمام شاهد روشی می‌شوند که آنگ لی از طریق آن فصل‌های مشترک فیلم را به هم می‌پیوندد و مخاطبان جدید نیز از شدت هیجان بر خود می‌لرزند. لی مجموعه این عوامل را به شکلی هنرمندانه کنار هم می‌چیند و به فیلم وجهی طنزآمیز می‌دهد.

فیلمنامه اثر نوشته جیمز شاموس، وانگ هوی لینگ و نسای کوتانگ عناصر رنگ و رو رفته‌ای را دستمایه قرار می‌دهد که تقریباً بخشی از هر فرهنگی به حساب می‌آید. ببر... از نقاط عطف داستان آشنایی استفاده می‌کند که بر سر راه قهرمان زن جوان و باراده فیلم قرار دارد و آن را با سنت سریالهایی چون اسکارت و زورو تلفیق می‌کند.

فیلم سرزنده و هذیان‌آلود است. صحنه‌های اکشن به لطف طراحی موزون آقای یوان بسیار ماهرانه از کار درآمده‌اند. تماشاگران امریکایی بیش از هر فیلم دیگری کار او را در صحنه‌های درگیری فیلم ماتریکس به یاد می‌آورند. در ماتریکس صحنه‌های اکشن طی روندی کنار هم قرار می‌گیرند که می‌توان آن را «گلوله‌وار» نامید و در این‌جا اکشن را باید اصطلاحاً «باله‌وار» دانست. آقای لی روشی یافته که حتی بتواند به صحنه‌های اکشن حسی شاعرانه و معنوی بدهد. اولین صحنه نبرد فیلم تمام پایه‌های اثر را کنار هم می‌چیند و شما را تشویق به کف‌زدن می‌کند. هریک از سکانس‌های اکشن بعدی بر اساس قبلی‌ها بنا می‌شود.

البته گهگاه گفت و گوهای ببر خیز کرده - ازدهای پنهان شبیه مجموعه‌ای خلاصه‌شده از تمام دیالوگ‌هایی است که در فیلم‌های هنگ‌کنگی آمده است و طبعاً جملات کلیشه‌ای هم جای خود را دارند. مثلاً جایی که مردی با لحن جدی درباره شمشیر فدیمی گرین دستینی (سرنوشت سبز) می‌گوید، «این شمشیر خیلی تمیز است، چون خون، راحت از روی تیغه‌اش پاک می‌شود.»



GLADIATOR

راسل کرو در نقش ماکسیموس یکی از ژنرال‌های ارتش امپراتور مارکوس اورلیوس (ریچارد هریس)، همان علاقه و خشم فروخورده‌های را نشان می‌دهد که چنین سربازی باید در مقابل پرچم کشورش داشته باشد و در عین حال خشم یک ستاره سینما که تحملش را برای اجرای بازی احمقانه از دست داده است. گزارش‌های متعدد حاکی از آن هستند که آقای کرو سرصحنه فیلم بدرفتاری کرده و گلادیاتور را به صورت نسخه مورد علاقه خود از فیلم زوال امپراتوری رم درآورده است. البته خلق و خوی او کانونی برای توجه در فیلم پدید آورده است. به نظر می‌آید که ماکسیموس هرگز آن فکر در سرش دارد و بیشتر آن‌ها افکار ناخوشایندی هستند. با این همه کار او در فیلم منحصر به فرد چشم‌غره رفتن نمی‌شود، گرچه او از زمان ساختن فیلم کم‌اهمیت مدرک (Proof) در اوایل دهه ۱۹۹۰ نبیختن زنده است، وقتی احساس ناراحتی می‌کند نوعی بغض دارد و در چشمانش حسی از غم دیده می‌شود. او در مواجهه با تحقیر روزگار سعی دارد تا وقارش را حفظ کند. این خصوصیت در اغلب شخصیت‌های اصلی فیلم‌های اسکاوت دیده می‌شود. از هاروی کاتیل در دونل‌کنندگان گرفته تا دمی مور در سرباز جین. در ادامه ماکسیموس که خود قبلاً گلادیاتور بوده، اکنون افتادش را به میدان مسابقه می‌فرستد.

به نظر می‌رسد که ایفای نقش مرشد شخصیتی که اگر رید جوانتر بود خودش نقش او را بازی می‌کرد، برای الیور رید دلچسب بوده است. او نگاهی حاکی از رضایت و زمزمه‌های زنده‌ای بر لب دارد و به نظر می‌رسد هم‌چنان می‌تواند شر به پا کند. (او قبل از پایان

گلادیاتور: ساخته رایدلی اسکات

از نقاشی‌های بروگل تا تبلیغ عطر شانل!

گلادیاتور، داستان افسری مغرور و رومی است که به عنوان برده فروخته می‌شود و باید برای کسب آزادی مجدد خود بجنگد. فیلم به خوبی نشان می‌دهد که می‌شود فیلمی درباره مسابقات لیگ فوتبال ساخت و آن را طوری فیلمبرداری کرد که انگار در حال ساختن آگهی تلویزیونی برای عطر شانل است!

درواقع رایدلی اسکات کارگردان فیلم پیش از این آگهی تبلیغ عطر ساخته است. بخش اعظم تیزرهای به یادماندنی شانل کار اوست. در گلادیاتور سبک و غیرانسانی آقای اسکات هم غریب و هم موجز است. به نظر می‌رسد که داستان گلادیاتور در مکانی رمزآلود و افسانه‌ای رخ می‌دهد، زیرا ابعاد استادیوم عظیم رومی‌ها تقریباً به اندازه ستاره مرگ در فیلم جنگ ستارگان است. البته این نکته را باید مروهون جادوی گرافیک کامپیوتری دانست. هریک از صحنه‌های فیلم طوری ترکیب‌بندی شده که با نمایش کشتاری بی‌وقفه، بیننده را سر کیف بیاورد. فیلم از یک سو به هر ترتیب که شده می‌خواهد رضایت بیننده را جلب کند و از سوی دیگر متمایز باشد. پس مانند سلاحی است که به زیبایی طراحی شده نمی‌توانید چشم از آن بردارید، باوجود این که شاید حتی نیت ساختن آن منجزناتان کند.

راسل کرو و جوآکین فونیکس در یکی از صحنه‌های انتهایی فیلم گلادیاتور



بخش عمده‌ای از گلادیاتور با الهام از فیلم‌های دیگر ساخته شده است. این وضعیت چنان در فیلم حاد می‌نماید که شک می‌کنید آیا قرار است فیلم به اسلاف خود ادا دیب کند یا باید آن را مورد پیگرد قانونی قرار داد. دلیستگی آقای اسکات نسبت به نشان دادن فساد و زوال تمدن اروپایی در این جا نیز موج می‌زند. همین دغدغه بود که او را وا داشت تا در بلید رانر لس آنجلس را تبدیل به نمونه‌ای آیدمنگ‌رانه از جمهوری وایمار کند. در گلادیاتور سربازان به شکلی حرکت می‌کنند که یادآور فیلم پیروزی اراده ساخته مشهور لنی راینشتال است.

فیلم می‌خواهد از جمعیت تشنه خشونت انتقاد کند، باوجود این ابایی ندارد که گلادیاتورها را در حال کشتی گرفتن با بیر نمایش

دهد. کمودوس، سزار فاسد، دیوانه‌وار می‌گوید «قدرت آن است که آدم بتواند این اراذل و اوپاش را سرگرم کند.» این تنها نوع قدرتی است که گلادیاتور شوق رسیدن به آن را دارد.

اولین نبردی که در فیلم تصویر می‌شود و طی آن ماکسیموس سربازانش را علیه بربرهای ژرمانیا فرماندهی می‌کند، مملو از تصویرپردازی به شیوه نقاشی‌های بروگل است. تیرهای شعله‌ور در آسمان به پرواز درمی‌آیند و شبیه گلوله‌های رسانی هستند که در فیلم‌های مربوط به جنگ جهانی دوم با آن آشنا می‌شویم. شمشیری در تنه درختی دیده می‌شود از قطرات خون گرمی که از تیغه شمشیر می‌ریزد، بخار بلند می‌شود. پس از نبرد خاکسترها مانند دانه‌های برف از آسمان نازل می‌شوند و تمام این ماجراها طی ده دقیقه اول فیلم رخ می‌دهد.

فیلم درگذشت). گفته می‌شود که در اصل قرار بوده مل گیسون نقش ماکسیموس را بازی کند ولی کرو (که آرایش موی سزارگونه‌اش جنبه اشرافی‌تری به چهره‌اش بخشیده) ظرافت بیشتری در نشان دادن خشمی نهفته یا آشکار به خرج می‌دهد. در گلادیاتور راسل کرو صحنه‌های پرتحرک فراوانی دارد و تعداد بازیگران انگلیسی‌زبان که قادر باشند با تکیه بر توانایی‌های جسمانی‌شان تا این حد جذابیت و هیجان ایجاد کنند، اندک است. او با شمشیر مانند جینجر راجرز رفتار می‌کند، آن را استادانه می‌چرخاند و موقعی که سوار بر اسب است در هوا آن را می‌قاپد. این نوعی مهارت در اکشن است که متأثر از فیلم‌های هنگ‌کنگی است.



شکلات: ساخته لاسه هالستروم

فیلمی هنری برای آنان که از فیلم های هنری خوششان نمی آید!

شکلات پرستی موشکافانه را مطرح می کند: آیا خواص رهایی بخشی که در لذت مادی وجود دارد (و در این جا طعم و نیروی گرم و دلچسب شکلات است) می تواند بر افکار متعصبانه در شهری کوچک غلبه کند؟

شاید شکلات، تلفیق خطرناکی از چند داستان جلوه کند ولی هیچ نکته مخاطره آمیزی درباره آن وجود ندارد. لاسه هالستروم کارگردان فیلم ایمانی تقریباً ماوراء طبیعی به استعداد خود در پیشبرد موفقیت آمیز فیلم هایش دارد و حتی اگر نتواند آن را به انجام برساند، حداقل می تواند رفع و رجوعش کند. این فیلم مردم پسند هم نسخه ای

اخلاقی ناشایست است. در این میان مهم نیست که ویان فارغ البال، مادر مجردی است که هرگز ازدواج نکرده و از رو شدن این واقعیت هم باکی ندارد. ویان قابلیت دیگری هم دارد که آدم می تواند اسمش را رادار شکلاتی بگذارد: به هر کسی که می رسد فوراً می تواند تشخیص دهد که چه چیز به مذاق او خوش می آید. البته در این بین روکس کولی (جانی دپ) کولی استثنا است، شهردار به او و ویان برچسب بی بندوباری می زند و از کارهایشان ابراز کراهت می کند. در شکلات، اضطراب کمیک هالستروم در فیلم مشهورش زندگی من مثل سگ با نوعی جذابیت سرخوشانه درهم آمیخته است. در این جا کشمکش داستان کاملاً دلپذیر و نمایشی است. البته ویان و آنوک قدری به خاطر متفاوت بودنشان اذیت می شوند، ولی قافیه را نمی بازند. چه کسی می تواند با شکلات مشک داشته باشد، جز احتمالاً انجمن دندان پزشکی آمریکا؟!

در شکلات بازیگران با دقت فوق العاده ای انتخاب شده اند، گرچه لباسهایشان طوری است که بلافاصله بعد از دیدنشان می توانید حدس بزنید که آدم های عجیب و غریبی هستند. ویان و آنوک با خرقة های سرخ رنگ که نشانه دردسر است، در شهر برسه می زنند. خانم اولدل (لسلی کارون) که هم چنان حضور درخشانی دارد) از زمان مرگ شوهرش در جنگ جهانی اول سیاه پوشیده است. آرماند ویزین عبوس (جودی دنچ) که مغازه را به ویان اجاره می دهد، همواره شال های سنگین به سر می بندد تا وقتی که ویان یک فنجان شکلات به او تعارف می کند و لبخندی به چهره اش می آورد. بدعنی آرماند تحت تاثیر حال و هوای مطبوعی که مغازه کوچک ویان دارد، برطرف می شود، مغازه شکلات فروشی کوچکی که هم مجلل طراحی شده و هم فضای کولی وار دارد.

ویان و روکس رابطه ای طبیعی با یکدیگر دارند. در واقع آدم هایی ملهم از شخصیت های آثار دهه ۲۰ لارنس که البته فاقد جنسیت گرایی افراطی آن ها هستند. ویان با چشمان درخشان و روحیه سخاوت مندانه اش بسیار خوش نیت جلوه می کند.

ویان به نحو رمز آلودی نیازهای افرادی را که با آن ها مواجه می شود برطرف می سازد، زیرا نهایتاً آدم هایی که در شکلات می بینیم همگی خلأ های عاطفی خود را در زندگی دارند. آن ها آدم هایی هستند که به آدم های دیگر احتیاج دارند و به لطف حضور ویان خوشبخت ترین آدم های دنیا می شوند. گرچه داستان فیلم در فرانسه می گذرد، بسیاری از بازیگران، انگلیسی را با لهجه فرانسوی صحبت می کنند. باوجود این هالستروم بازیگرانش را خوب هدایت می کند: جانی دپ که لهجه غلیظ ایرلندی دارد یکی از معدود اجراهای بدون دستپاچگی خود را ارائه می دهد: او آرام و آبی زر که است.

تقارن فرخنده ای است که بینوش و لنا آئین را در نقش هایی بینیم که برعکس فیلم سبکی تحمل ناپذیر هستی (بار هستی) است. این بار لنا آئین نقش زنی معصوم و هراسان را دارد که اسیر ازدواجی بدون عشق با پیترو استورمیر است. استورمیر اغلب در فیلم های برادران کونن نقش شخصیتی بی رحم (با مایه های کمیک) را دارد، طوری که نمی دانیم او را تا چه حد باید جدی بگیریم.



جولیت بینوش در شکلات، فیلمی که او را نامزد اسکار ساخت.

سینمایی از شیر شکلات است. فیلمی هنری برای آدمهایی است که از فیلم های هنری خوششان نمی آید. این حرف را نباید به حساب تعریف از فیلم گذاشت.

ویان (ژولیت بینوش) شخصیتی لذت جو است که کارهای جسورانه دوست دارد. و در اواخر دهه ۱۹۵۰ به شهری کوچک در فرانسه وارد می شود. او و دخترش آنوک (ویکتوری تیویسول) عطر و بوی جدید و غریبی با خود به شهر می آورند. ویان یک مغازه شکلات فروشی راه می اندازد که در آن انواع تنقلات پیدا می شود. او طی چله روزه (در آیین مسیحیت) دست به کار می شود و این شهر کوچک و مردم غریبش را تکان می دهد. شهردار کومیت درینو (آلفرد مولینا) شهر را اداره می کند. او اغلب کشیش پره هنری (هیو آکانر) را راهنمایی می کند که مراسم با دقت کامل برگزار شود. بعلاوه فکر می کند که هر عملی ناشی از ریاضت کشی، طی چله روزه از نظر



بازیگرانی که برای



رقابت می‌کنند

جفری راش (شاپره‌ها)

چهره مشهور تئاتر استرالیا که از نیمه دهه ۹۰ با فیلم شاین، وارد عالم سینمای حرفه‌ای شد. بازی در نقش یک پیاپیست عجیب و غریب در فیلم شاین، یک اسکار نیز برای او به ارمغان آورد. فیلم‌های برجسته: شاین (۱۹۹۵)، بینوایان (۱۹۹۸)، الیزابت (۱۹۹۸)، شکسپیر عاشق (۱۹۹۸)، مردان راز (۱۹۹۹)، خانه‌ای بر فراز تپه جن‌زده (۱۹۹۹)، شاپره‌ها (۲۰۰۰).
سابقه اسکار: نامزدی بازیگر نقش مکمل برای فیلم شکسپیر عاشق برنده اسکار بازیگر نقش اول برای فیلم شاین.
مشخصات: یادآور سرلارنس الیویه و جان گیلگاد. به تازگی به آمریکا مهاجرت کرده است. در فیلم شاپره‌ها، در نقش مارکی دوساد مشهور (که واژه سادیسزم مشتق از اسم اوست) بازی کرده است. همبازی او کیت وینسلت است.
شانس دریافت اسکار: تقریباً صفر!



راسل کرو (گلادیاتور)

متولد نیوزیلند بزرگ شده در استرالیا. آغاز فعالیت سینمایی از ابتدای دهه ۹۰ در استرالیا، نقش دینامیک و حماسی‌اش در فیلم گلادیاتور نظرها را جلب کرده است.
فیلم‌های برجسته: مدرک (۱۹۹۱)، چاکدست و مرده (۱۹۹۵)، پرونده محرمانه لس‌آنجلس (۱۹۹۷)، خودی (۱۹۹۹). گلادیاتور (۲۰۰۰)، دلیلی برای زندگی «نشانه حیات» (۲۰۰۱)
سابقه اسکار: یک بار نامزدی بهترین بازیگر نقش اول برای فیلم خودی
مشخصات: بازی دینامیک و غریزی، یادآور رابرت میچم، دشمن جدی مطبوعات، در دسر درست کن، ۲ ماجرای جنجالی با جودی فاستر و مگ رایان.
شانس دریافت اسکار: بیش از ۶۰ درصد.





**فراموش شدگان
اسکار:**

**کشتی شکسته
(Castaway)**

فیلم بسیار پرفروش
رابرت زمه کیس تنها در
رشته‌های بازیگر مرد
و صداگذاری
نامزد اسکار شد.

رابرت زمه کیس:
علی‌رغم داشتن ۲ فیلم
بسیار موفق - کشتی
شکسته و آنچه در زیر
جریان دارد - مورد التفات
آکادمی قرار نگرفت.

ای برادر کجایی؟
فیلم درخشان برادران
کوئن تنها در زمینه
فیلمنامه نامزد اسکار شد.

رقصنده در تاریکی:
برنده جایزه اول جشنواره
کن، مورد التفات اسکار
قرار نگرفت. نه بیورک و
نه فون تریه مورد پسند
آمریکایی‌ها نبودند.

میشل فایفر:
بازیگر فیلم آنچه در زیر
جریان دارد، مورد توجه
اسکار قرار نگرفت.

مایکل داگلاس:
بازی او در
پسران شگفت‌انگیز و
قاچاق از
چشم آکادمی
دور ماند.



دلان سبز (۱۹۹۹)، کشتی شکسته (۲۰۰۰).
سابقه اسکار: نامزدی بازیگر نقش اول برای فیلم گنده
نامزدی بازیگر نقش اول برای فیلم نجات سرباز رایان
برنده اسکار بازیگر نقش اول برای فیلم فیلادلفیا
برنده اسکار بازیگر نقش اول برای فیلم فارست گامپ
مشخصات: مهارتی فوق‌العاده در ایفای نقش درام و کمیک و حتی
فیلم‌های اکشن. یک زندگی خصوصی آرام و بی‌دغدغه با عقاید
واضح مذهبی. یادآور جیمز استوارت.
شانس دریافت اسکار: حدود ۴۰ درصد.

**تام هنکس
(کشتی شکسته)**

متولد کالیفرنیا. آغاز دوران حرفه‌ای بازیگری با فعالیت در تلویزیون.
از اوایل دهه هشتاد، و در دهه ۹۰، به بزرگترین بازیگر هالیوود بدل
می‌شود و جایزه اسکار می‌برد. در کشتی شکسته نقش یک رابینسون
کروزوئه مدرن را ایفا می‌کند.

فیلم‌های برجسته: گنده (۱۹۸۸)، لیگ خودشان (۱۹۹۳)، فیلادلفیا
(۱۹۹۳) بیخواب در سیاتل (۱۹۹۳)، فارست گامپ (۱۹۹۴)، آپولو
۱۳ (۱۹۹۵)، یک نامه دارید (۱۹۹۸)، نجات سرباز رایان (۱۹۹۸).

ادهریس (پولاک)

متولد نیویورک و آغاز فعالیت بازیگری در نمایش احمق عشق کار سام شپرد. برنده
جایزه بازیگر تئاتر برای همین نمایش. او در فیلم پولاک، در نقش جکسون پولاک،
نقاش آوانگارد آمریکایی ظاهر شده است.

فیلم‌های برجسته: آبیس (۱۹۸۹)، گلن گاری گلن راس (۱۹۹۲)، قدرت کامل
(۱۹۹۷)، نامادری (۱۹۹۸)، نمایش ترومن (۱۹۹۸)، پولاک (۲۰۰۰).

سابقه اسکار: دو بار نامزد اسکار نقش مکمل برای نمایش ترومن و آپولو ۱۳.
مشخصات: متخصص بازی در نقش‌های مکمل. همسر امی مدیگان (بازیگر).
شانس دریافت اسکار: تقریباً صفر در صد!



جاویر باردن

(قبل از آنکه شب برسد)

هنرپیشه اسپانیایی. با فیلم جامون، جامون
درخشید و در سال ۹۵ برنده جایزه بهترین بازیگر
مرد سینمای اسپانیا شد. این جایزه را در سال

۹۶ هم تکرار کرد.

فیلم‌های برجسته: چند فیلم اسپانیایی عموماً ناساخته.
مشخصات: به سرعت در حال پیمودن مسیر آنتونیو باندراس است.
شانس دریافت اسکار: کمی بیشتر از صفر در صد!



JULIA ROBERTS / LAURA LINI JULIET BINOCHÉ JOAN ALLEN / ELEN BREXTAIN

جولیا رابرتز (ارین بروکوویچ)



آمار فروش
۵ فیلم
برگزیده
اسکار

گلادیاتور
۱۸۵ میلیون دلار
ارین بروکوویچ
۱۴۰ میلیون دلار
قاجاق
۷۵ میلیون دلار
بیر خیز کرده
های پنهان شده
۷۰ میلیون دلار
شکلات
۵۵ میلیون دلار

متولد جورجیا، در آغاز دهه ۹۰ به محبوب‌ترین زن سینمای آمریکا بدل شد و تا امروز این عنوان را حفظ کرده است. ارین بروکوویچ نشانه ترقی او از سطح یک چهره عوام‌پسند به بازیگری کامل و قدرتمند است. حدود ۸ فیلم بسیار پر فروش در کارنامه‌اش وجود دارد.

فیلم‌های برجسته: ماگنولیاها (فولادین ۱۹۹۸)، زن زیبا (۱۹۹۰)، فلات لاینز (۱۹۹۰)، خوابیدن با دشمن (۱۹۹۱)، پرونده پلیکان (۱۹۹۳)، همه می‌گویند دوست دارم (۱۹۹۶)، عروسی بهترین دوستم (۱۹۹۷)، نامادری (۱۹۹۹)، تاننگ هیل (۱۹۹۹)، عروس فراری (۱۹۹۹)، ارین بروکوویچ (۲۰۰۰).

سابقه اسکار: نامزدی اسکار بهترین بازیگر زن نقش مکمل برای فیلم ماگنولیاها (فولادین).

نامزدی اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول برای فیلم زن زیبا.

مشخصات: یادآور کترین هیورن و دوریس دی، بازیگر موردعلاقه میلیون‌ها تماشاگر سینما در آمریکا و مابقی جهان. سال ۲۰۰۱ با فیلم‌های مکزیکی و یازده یار اوشن باز هم خبرساز خواهد بود. برای هر فیلم ۲۰ میلیون دلار دستمزد می‌گیرد. **شانس دریافت اسکار:** بالای ۸۰ درصد.

ژولیت بینوش (شکلات)



بازیگر بزرگ فرانسوی، با وجه‌ای بین‌المللی، در دهه ۹۰ به برترین بازیگر سینمای فرانسه



بدل شد. از نسل بزرگ بازیگرانی چون سیمون سینپوره، ژان مورو، آنکارینا، ایزابل هوییر، کاترین دونوو و ایزابل آجانی. در شکلات بر خلاف دیگر فیلم‌هایش، نقشی سرزنده، شاداب و باطراوت دارد.

فیلم‌های برجسته: سبکی تحمل‌ناپذیر هستی (۱۹۹۸)، عشاق پون نوف (۱۹۹۰)، خسارت (۱۹۹۳)، آبی (۱۹۹۳)، بیمار انگلیسی (۱۹۹۶)، شکلات (۲۰۰۰).

سابقه اسکار: برنده اسکار بهترین بازیگر مکمل برای فیلم بیمار انگلیسی. **مشخصات:** بازیگر نقش زنان روشنفکر و درونگرا با غمی ژرف در چهره. **شانس دریافت اسکار:** شاید ۵ درصد!

جوآن آلن (حریف)



بازیگر زن یق‌قدرت شیکاگویی با سابقه‌ای پر بار در زمینه تئاتر (برنده یک جایزه تونی). هم دوره‌های فعالیت‌های تئاتری‌اش، جان مالکوویچ و گری سینایس هستند. از اواسط دهه هشتاد کار بازیگری در سینما را آغاز کرد.

فیلم‌های برجسته: یگی سو ازدواج کرد (۱۹۸۶)، تاکر (۱۹۸۸)، نیکسون (۱۹۹۵)، کوره (۱۹۹۶)، تفسیر چهره (۱۹۹۷)، توفان یخ (۱۹۹۷)، پلیزانتوبیل (۱۹۹۸)، حریف (۲۰۰۰).

سابقه اسکار: دو بار نامزدی برای بازیگر نقش مکمل در فیلم‌های کوره و نیکسون. **مشخصات:** یک بازیگر درجه یک. مناسب برای نقش زنان سیاستمدار، وکیل و پزشک. و همین‌طور مادران بارزاده. **شانس دریافت اسکار:** کمتر از ۵ درصد.

الن برنستاین

(رکونیم برای یک رؤیا)



اهل دیترویت، آغاز کار سینما از دهه پنجاه، برنده چند جایزه تونی در عرصه تئاتر. او در حال حاضر رئیس مؤسسه مشهور آکتورز استودیو است. برای فیلم آلیس در اینجا زندگی نمی‌کند برنده جایزه اسکار شده است. **فیلم‌های برجسته:** جن گیر (۱۹۷۳)، آلیس

دیگر اینجا زندگی نمی‌کند (۱۹۷۴)، همین وقت، سال آینده (۱۹۷۸).

Resurrection (۱۹۹۸)، چگونه یک لحاف آمریکایی بدوزیم (۱۹۹۶)، نواختن با قلب (۱۹۹۸).

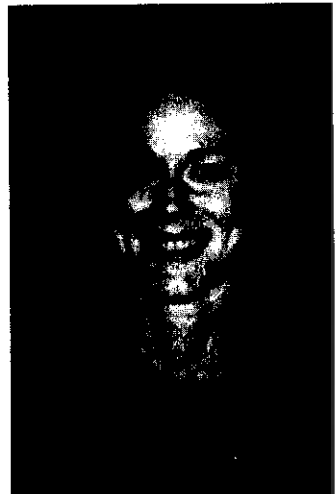
سابقه اسکار: نامزدی جایزه اسکار نقش مکمل برای فیلم آخرین اکران فیلم نامزدی جایزه اسکار بهترین بازیگر زن برای فیلم جن گیر

برنده اسکار بهترین بازیگر زن برای فیلم آلیس دیگر اینجا زندگی نمی‌کند نامزدی اسکار بهترین بازیگر زن برای فیلم همین وقت سال آینده

نامزدی اسکار بهترین بازیگر زن برای فیلم **Resurrection**

مشخصات: یک بازیگر همیشه مطمئن که یادآور خاطره تلماریتر است. **شانس دریافت اسکار:** تقریباً صفر!

لورالینی (می توانی روی من حساب کنی)



او یک بازیگر تحصیلکرده است. با فیلم ۶ درجه جدایی در سال ۱۹۹۰، به شکل جدی وارد عرصه سینما شد. تنها رقیب جدی رابرتز برای دریافت اسکار. بازی او نظر بسیاری از منتقدان را به خود جلب کرده است.

فیلم‌های برجسته: روغن لورنتو (۱۹۹۳)، قدرت کامل (۱۹۹۷)، نمایش ترومن (۱۹۹۸)، می‌توانی روی من حساب کنی (۲۰۰۰).

سابقه اسکار: ندارد! **مشخصات:** چهره‌اش حاکی از یک شوریدگی درونی است. می‌تواند بازیگر مناسبی برای فیلم‌های رابرت آلتمن و یا هال هارتلی باشد.

شانس دریافت اسکار: بیش از ۱۰ درصد.